



تجدد و جنبش‌های اجتماعی

تحقیقی جامعه‌شناختی دربارهٔ معضلهٔ غربزدگی در
متون سیاسی - اجتماعی ایران معاصر.

نوشته: دکتر بیوک محمدی

مقدمه

بر اثر تماس جوامع مختلف با اروپای پیشرفته صنعتی دگرگونی‌هایی در این گروه از جوامع رخ داد. اما روند صنعتی شدن در آنها بدان شکلی که در اروپا رخ داده بود به وقوع نپیوست. با مشاهدهٔ اوضاع جهانی آنروز و ظهور شکاف عظیم بین جوامع سنتی و صنعتی بحث دربارهٔ علل «عقب‌ماندگی» جوامع سنتی شروع شد و روشنفکران به تعمق‌هایی در این باره پرداختند.

در ایران نیز که دارای تاریخی طولانی و تمدنی قدیمی است و روزگاری مهد تمدن بشمار می‌رفت و از اواسط قرن نهم تا قرن سیزدهم میلادی به شکوفایی علمی، ادبی و فرهنگی دست یافته بود، مشاهده واقعی عقب‌ماندگی ایران نسبت به غرب به ظهور و اکنش‌هایی انجامید. یکی از این واکنش‌ها اعتراض به مقهور شدن به فرهنگ و تمدن غرب

و دستیابی به پیشرفت از طریق شناخت بهتر خویشتن و بازگشت به اصالت واقعین بود. آنان نه تنها تمدن صنعتی غرب را طرد نمی کردند بلکه واقعیت پیشرفت را پذیرفته و می خواستند که از اثرات تکنولوژی بهره مند شوند اما نمی خواستند این امر به قیمت مقهور غرب شدن و بی هویتی فرهنگی باشد. و بدین ترتیب جنبشی بظهور پیوست که عناصر اصلی آن کنکاش در علل عقب ماندگی ایران، مبارزه با استعمار غرب و مقهورشدگی و رسیدن به شکوفایی از طریق بازگشت به اصالت خویشتن و زنده کردن گذشته با عظمت کشور بود.

روشنفکران که رهبران و سخنگویان این جنبش اجتماعی بودند، افکار و نظراتشان را در قالب ادبیاتی غنی، اجتماعی - سیاسی برجای گذاشتند. در این نوشته ها نویسندگان روشنفکر ایرانی به ارائه نظرات خود درباره مسایل جامعه ایران پرداختند. سؤالاتی را که مطرح می ساختند بر محور دو مفهوم اساسی «مقابله با غرب» و «بازگشت به خویشتن» دور می زد. مقابله با غرب به اثرات نامطلوب غرب زدگی ناشی از نوگرایی در ایران، به این که چه بود و چه شدیم، و بازگشت به خویشتن به کوشش برای نجات از این ورطه، به این که چه هستیم و چه باید باشیم اطلاق می شد.

این جنبش در نیمه دوم قرن نوزدهم و در طول دهه های قرن بیستم ادامه یافت و تا سال ۱۳۴۲ دوبار (یکی در جنبش مشروطیت و دیگر در جنبش ملی شدن نفت) شدت گرفت. اما از سال ۱۳۴۲ به بعد با آهنگ جدیدی شروع به رشد نمود و بالاخره در سال ۱۳۵۷ با تبدیل شدن به یک انقلاب تمام عیار نظام قدیم را واژگون کرد.

از آنجا که روشنفکران پیوسته سخنگویان این جنبش بودند و نوشته هایشان به گسترش ایدئولوژی این جنبش می پرداخت و چه بسا که خود از رهبران آن بشمار می رفتند، لذا ما بررسی خود را به ادبیات سیاسی - اجتماعی که در آنها غرب زدگی و بازگشت به خویشتن موضوع بحث اصلی قرار گرفته محدود می کنیم و مطالعه خود را به دوران سالهای ۵۷ تا ۱۳۴۲ یعنی دورانی که مخالفت با غرب زدگی و جریان بازگشت به خویشتن شدت یافت منحصر می کنیم.

لذا، ما ابتدا به خصوصیات این ادبیات به منزله «جنبش ضد غربزدگی و بازگشت به خویش» می‌نگریم. سپس به تشریح و ارائه ایدئولوژی جنبش براساس تحلیل محتوایی متون سیاسی - اجتماعی آن عصر می‌پردازیم و بالاخره پس از بحثی درباره مشخصات ایدئولوژی جنبش به ارائه یک خلاصه و جمع‌بندی بسنده می‌کنیم.

لازم به یاد آوری است که تهیه فهرست کاملی از نویسندگان مورد نظر کاری مشکل و تهیه فهرست نوشته‌های مزبور مشکل‌تر است. لذا جهت سهولت کار نوشته‌های مشهوری را که در این زمینه در دسترس بود. انتخاب و به‌عنوان اسناد و مدارک مورد استفاده قرار داده‌ایم. در انتخاب آنها، شهرت و اهمیت نوشته‌ها با توجه به موضوع غربزدگی و بازگشت به اصالت فرهنگی ملاک بوده است و نه گرایش مذهبی یا سیاسی آنان. و انتخاب کتابها و نوشته‌های مزبور که فهرست آنها در ضمیمه آمده است به معنی نباید یا رد عقاید نویسندگان آنها توسط نویسنده این مقاله نمی‌باشد.

ادبیات ضد غربزدگی و بازگشت به اصالت فرهنگی به منزله جنبش اجتماعی هر جنبش اجتماعی بنا به تعریف یکی از اشکال رفتار جمعی است، که تعداد کثیری از مردم به‌طور فعال جهت ایجاد دگرگونی یا جلوگیری از وقوع بعضی دگرگونیها در آن شرکت می‌کنند. شرکت در چنین نهضتی معمولاً غیرمستقیم و غیررسمی است و بر خلاف حزب دارای سازمان شکل یافته و رسمی نبوده بلکه عضویت در آن ممکن است فقط به پشتیبانی از برنامه و ایدئولوژی جنبش منحصر شود.^۲

با اینکه جنبش ضد غربزدگی و بازگشت به خویش در ایران شباهت ظاهری چندانی به جنبش‌هایی که در دهه ۱۹۶۰ در کشورهای اروپایی و آمریکا به وقوع پیوستند، ندارد، با اینحال کم و بیش تمامی خصوصیات یک جنبش را دارا بوده است. و با اینکه از سازماندهی کمتری برخوردار بوده، بی‌سازمان و آشفته نیز نبوده است. می‌دانیم که روشنفکران و مخصوصاً نویسندگانی که در صفحات بعد به آرای آنها خواهیم پرداخت فقط به نوشتن اکتفا نمی‌کردند بلکه برای تبادل نظر و تعمیق جنبش به تشکیل جلسات و

محافل گوناگون می‌پرداختند و با سخنرانیها و استفاده از امکانات ارتباطی مختلف به‌اشاعه ایدئولوژی خود در میان مردم به‌ویژه روشنفکران، تحصیلکردگان و مخصوصاً دانشجویان دست می‌زدند. بنابراین می‌توان گفت که جنبش مزبور سازمان یافته‌تر از آن بود که به‌نظر می‌رسید.

پدیده‌های مختلف اجتماعی که زیر عنوان رفتار جمعی قرار می‌گیرند (مثل هراس همگانی، غوغا، جنبش و...) ثابت نمی‌مانند و پیوسته تغییر کرده بر اثر تداوم به‌یکی از اشکال مختلف سایر رفتارهای جمعی تبدیل می‌شوند. مثلاً جنبشی ممکن است با ایجاد سازماندهی و کسب ثبات و مقررات در طول زمان به‌یک حزب تغییر شکل دهد.^۳ جریان فکری که ادبیات معاصر سیاسی - اجتماعی نماینده آنست دارای خصوصیات یک جنبش اجتماعی است و همانطور که می‌دانیم در عمل این جنبش به‌یک انقلاب مبدل گشت. به‌عبارت دیگر عناصر ایدئولوژیک یک انقلاب از مدتها قبل به‌اشکال گوناگون در این جنبش طرح شده بود.

جنبش و مسایل اجتماعی: هر جنبش وسیله بیان نارضایتی‌های اجتماعی است و در عرصه کشمکش‌های سیاسی یکی از راههای موجود جهت حصول به‌اهداف به‌حساب می‌آید. «نارضایتی» یکی از آثار تشهایی است که بر اثر جایگزین شیوه‌های جدید و ترک شیوه‌های قدیمی ظاهر می‌شود. به‌عبارت دیگر تغییر از روشهای قدیمی به روشهای جدید در دگرگونیهای خاص اجتماعی به‌ایجاد تنش می‌انجامد؛ این به‌نوبه خود به‌ایجاد نارضایتی منجر می‌گردد.^۴ و نارضایتی زمینه مساعد شکل‌گیری جنبش را فراهم می‌آورد.

از آنجا که جنبش اجتماعی یک حرکت واکنشی است، اعتراض سخنگویان آن متوجه شرایط، عوامل یا گروههایی است که تصور می‌شده است در پدید آمدن وضع نامطلوب دخالت داشته‌اند. در جامعه‌ای که دگرگونیهای اساسی از غرب سرچشمه گرفته بود و در درون جامعه، رژیم سیاسی حاکم می‌بایست نقش اعمال‌کننده برنامه‌های دگرگونی را برعهده گیرد، واکنش‌ها نیز الزاماً متوجه نظام سیاسی و منبع تغییرات (غرب)

بوده است. به عبارت دیگر از نظر جنبش، دشمن اصلی، نظام حاکم و استعمار غرب قلمداد می‌شد.

جنبش‌های اجتماعی نقش مهمی را در شناساندن مسایل اجتماعی و بیدار کردن توده‌ها و جلب توجه عمومی به معضلات مهم ایفا می‌کنند.^۵ مسلماً شرایط نامطلوب اجتماعی همیشه وجود داشته است. اما جنبش اجتماعی آن شرایط را به شکل معضل اجتماعی مطرح می‌سازد. مثلاً فقر، بردگی، و آلودگی محیط‌زیست پیوسته وجود داشته‌اند و اغلب جزء موارد عادی، بی‌اهمیت، یا اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کردند. فقط موقعی که جنبش‌های اجتماعی (مثل جنبش مبارزه با فقر، جنبش‌های سوسیالیستی، جنبش مبارزه با بردگی و جنبش مبارزه با آلودگی محیط‌زیست) توجه عموم را به اهمیت مسایل جلب کردند و به‌اندیشه‌های پراکنده سازمان بخشیدند، مسائل مزبور به صورت مساله اجتماعی درآمدند.

به همین گونه مطرح کردن دگرگونیها و مسائل موجود، جامعه ایران به صورت یک مساله اجتماعی و آگاه کردن مردم از چند و چون آنها و حتی دعوت مستقیم یا غیرمستقیم به مبارزه، از عناصر اصلی جنبش ضدغریزگی و بازگشت به خویشتن بود. قصد نویسندگانی که سخنگویان این جنبش بشمار می‌رفتند، انجام کار آکادمیک یا ارائه نظریه‌های عمومی مبتنی بر روش پژوهشی علمی نبود، بلکه این نوشته‌ها شکل اعلامیه‌هایی را داشتند که درباره اوضاع نامطلوب به‌روشنگری می‌پرداختند و مردم را از آنچه نباید باشد و آنچه را باید بدان روی آوردند آگاه می‌ساختند.

نویسندگان این دوره (۵۷-۱۳۴۲) و ادبیات آن ادعای بی‌طرفی نمی‌کردند، زیرا این جریان «ادبیات برای ادبیات» نبود بلکه ادبیات و هنر مسئول بشمار می‌رفت و همانطور که در توضیح ایدئولوژی جنبش خواهد آمد چگونگی نظارت اجتماعی را مورد پرسش قرار می‌دادند و از ارزشداوری احتراز نمی‌کردند و تظاهر به بی‌طرفی علمی نیز نمی‌کردند. این ادبیات جنبشی بود که آگاهانه برای خود رسالتی قابل بود، و از این رو به‌رغم مسالمت‌آمیز بودنش، در مجموع از نظر رژیم موجود تهدیدی بشمار

می‌رفت، و همانطور که می‌دانیم اغلب این نویسندگان جزو مغضوبین رژیم بودند. با اینکه ایدئولوژی این جنبش اغلب در قالب اصطلاحات مذهبی و فرهنگی بیان شده است اما مثل هر جنبشی، نشانه‌ای از حضور عمل سیاسی و مبارزه توده‌ها بود و زمینه را برای سازماندهی و مبارزه گسترده‌تر آماده می‌ساخت. و همانطور که می‌دانیم «این گونه جنبش‌ها همواره محیط آماده‌ای به وجود می‌آورند که سازمانهای سیاسی در شرایط مساعد می‌توانند از آن بیرون آیند.»^۶

نهایتاً وجود جنبش ضدغریزدگی نشانه‌ای از مبارزه خفیف بود. زیرا نویسندگان این نوع ادبیات آشکارا از رژیم بعثت توسعه غریزدگی یا سیاستهایی که به غریزدگی و بی‌هویتی می‌انجامید به شدت انتقاد می‌کردند و به‌طور ضمنی تفهیم می‌کردند که اگر نهادهای اجتماعی دگرگون شوند مسایل موجود اجتماعی برطرف خواهند شد. از این رو قدرت سیاسی بدون اینکه اشاره مستقیم بدان شود مورد بحث این جنبش بود.

جنبش و ایدئولوژی: از آنجا که جنبش بدون دخالت آگاهانه مردم ممکن نیست، پس لازم است هر جنبشی جهت توجیه اهداف و رفتار خود به‌ارائه یک جهان‌بینی دست بزند. به عبارت دیگر هر جنبشی دارای ایدئولوژی است. اگر ایدئولوژی را به‌عنوان یک سلسله باورها یا اصول عقیدتی و ارزشهایی که اعضای یک «فرهنگ» یا «خرده فرهنگ»^۷، طور مشترک می‌پذیرند، قبول کنیم،^۸ می‌توان عنوان نمود که ایدئولوژی به‌فرضیات و نگرش انسان درباره بسیاری از مسایل از جمله انسان و جامعه شکل می‌دهد و به‌هدفها جهت می‌بخشد.

جنبش ضدغریزدگی و بازگشت به‌خویشتن که ادبیات معاصر سیاسی - اجتماعی ایران گویای آنست، از چنین ایدئولوژی منسجمی برخوردار است. و با اینکه مثل بعضی جنبشها (از قبیل مبارزه با آلودگی محیط‌زیست) دارای برنامه خاص نبوده است اما چنانکه خواهیم دید. به‌رغم کلی بودن نگرش آن، گویای اعتراض علیه انحراف از ارزشهای حاکم بر جامعه و ارائه‌کننده یک سلسله ارزشهای نوین یا بازگشت به‌ارزشهای اصیل می‌باشد.

این ادبیات ضمن طرد ارزشهای رایج، بیانگر آرزوها و خواستهای مشترک مردم جهت تغییر در نظام اجتماعی است. زیرا همانطور که می‌دانیم جنبشهای اجتماعی بنا به طبیعتشان هم نشانگر تغییر در ارزشها و هم عامل ایجاد دگرگونی در آنها بشمار می‌روند.^۹ جنبش ضد غربزدگی در ایران دقیقاً این وظیفه را ایفا نمود، و از خصوصیاتش این بود که هم نهادها و نظام اجتماعی را مورد حمله قرار می‌داد و هم فلسفه و جهان‌بینی را که نظام حاکم بر مبنای آن عمل می‌کرد زیر سؤال می‌برد.

جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی حاکی از این است که هر جنبش ضمن رساندن آگاهی، به افکار پراکنده و احساسات گنگ و نامشخص جهت می‌دهد و به معنایی آنها را تئوریزه می‌کند.

ادبیات معاصر که ایدئولوژی جنبش ضد غربزدگی از آن قابل استنباط است در واقع به مخاطبین می‌گوید تنشی که احساس می‌کنند چیست و از کجاست و چه موضعی باید نسبت بدان اتخاذ نمود. به عبارتی، جنبش تعریف جدیدی از واقعیات را ارائه می‌دهد. مسلماً هدف اصلی هر جنبش ایجاد تغییر (یا جلوگیری از وقوع تغییر) می‌باشد. با اینحال جنبشها معمولاً علاوه بر عملکردها و اهداف اصلی، وظایف فرعی و احتمالاً ناخواسته^{۱۰} نیز ایفا می‌کنند که از آن جمله است شکل دادن به افکار عمومی و ایجاد بحث‌های روشنگری در سطح جامعه؛ و بدین ترتیب بعضی ایده‌ها و اندیشه‌های جنبش که قبلاً در افکار عمومی جای نداشتند جای باز می‌کنند و به موضوعهای قابل بحث و جدل تبدیل می‌گردند.^{۱۱} از این روست که ادبیات در رابطه با جنبش ضد غربزدگی اهمیت زیادی پیدا می‌کند، زیرا می‌توان دید که ادبیات با آگاهی دادن به مردم و ایجاد تغییر در افکار و اذهان و پیدا کردن طرفداران فکری و هواداران هرچه بیشتر، به حیات خود ادامه می‌دهد.

نقش روشنفکران: روشنفکران در غرب در روند مدرنیزاسیون (تجدد) اغلب نقش مشوق و مروج داشتند. آنان طرفداران پیشرفت و صنعتی شدن بودند و در امر توسعه می‌کوشیدند. و با اینکه اغلب در حلقه قدرت نبودند اما به نحوی از آنان پشتیبانی

می‌کردند.^{۱۲} اما نقش روشنفکران جوامع شرقی در امر مدرنیزاسیون پیچیده و دوگانه است. بسیاری از آنان از طرفی حامل ارزشهای جدید و اشاعه دهنده روشهای نوین در جوامع خود هستند و از طرفی در مقابل عناصر نامطلوب مدرنیزاسیون (استعمار، ظواهر تمدن و از دست دادن هویت و...) زبان به اعتراض گشوده به نوعی در مقابل این روند ایستادگی کرده‌اند. این گروه اغلب از مردان قدرت که پیاده کننده برنامه مدرنیزاسیون بودند پشتیبانی نکرده به انتقاد از آنها برخاسته‌اند. و همانطور که می‌دانیم و بارها توسط روشنفکران مورد بحث ما تاکید شده است مخالفت آنان با مدرنیزاسیون به معنی طرد تمدن یا بهره‌مند نشدن از امکانات و مواهب علم و تکنولوژی نبوده است بلکه گسست فرهنگی و بی‌هویتی را که همراه با مدرنیزاسیون در ایران اشاعه می‌یافت مورد حمله قرار داده‌اند. آنان خود به معنایی غربی (نه غربزده) شده بودند و بر «خلاف سستی‌های واپس‌گرا» پشت پا زدن به غرب و تمدن را امری منفی می‌دانستند و پیشرفت را تجویز و تشویق می‌نمودند. و به زعم خودشان مخالفت آنان با مدرنیزاسیون این بود که مدرنیزاسیون آن دوره پیشرفت و توسعه واقعی محسوب نمی‌شد.

ایدئولوژی جنبش ضدغربزدگی - همانطور که در بخش بعدی خواهیم دید - تبلوری از بینش فرهنگی است. و از تمام نمادهای مذهبی و ملی جهت ارتباط با مخاطبین خود و جهت مبارزه با عوامل مخالف و حتی طرد عوامل منفی سستی، استفاده می‌کردند. و همانطور که یاد آور شدیم، نوشتن مهمترین وسیله ارتباط آنان و آگاهی رساندن و متقاعد کردن از مهمترین اهداف آنان بود. واضح است که این کارها فقط از روشنفکران ساخته است؛ بنابراین باید تاکید نمود که به رغم حمله جلال آل احمد (که خود یکی از سخنگویان این جنبش بود) به روشنفکران ایرانی و متهم کردن اکثر آنان به غربزدگی، همان اقلیت روشنفکران که وی از آنان یاد می‌کند حامل و ایجاد کننده ایدئولوژی چنین جنبشی بودند.^{۱۳}

خلاصه:

جریان فکری ضدغربزدگی و بازگشت به اصالت فرهنگی خویشتن که موضوع بحث ما بوده و ادبیات سیاسی - اجتماعی ایران در مقطعی از زمان گویای آنست تقریباً تمام خصوصیات پدیده‌ای بنام جنبش اجتماعی را داراست.

سخنگویان این ادیبان مثل هر جنبشی به توضیح مسایل اجتماعی می‌پردازد، که نوعی بیان نارضایتی‌های اجتماعی است، و در جلب توده‌ها و آشنایی آنان با معضلات اجتماعی کوشاست. همچنین این ادیبان دارای ایدئولوژی است که در آن به تجزیه و تحلیل، علل و عوامل، خواستها و آرزوهای انسانها، نابسامانی شرایط و ارائه راه‌حلهای ... می‌پردازد. و باتوجه به اهمیت ایدئولوژی در جنبش و اینکه هر جنبش با ایدئولوژی خاص خود قابل شناسایی است ما بخش بعدی را به شرح این موضوع اختصاص داده‌ایم.

ایدئولوژی جنبش ضدغربزدگی و بازگشت به خویشتن

گفتیم که ایدئولوژی به معنی عام به یک سلسله باورها، اصول عقیدتی و ارزشها اطلاق می‌گردد. به بیان دقیقتر می‌توان گفت که ایدئولوژی نظام منسجمی از اصول و نظریات است که قصد آن فراهم آوردن زمینه ایمان و ارزیابی نظری و همچنین پایگاهی جهت «عمل» در زندگی افراد است. این زمینه ممکن است مذهبی، اقتصادی و یا سیاسی باشد. لذا می‌توان گفت که ایدئولوژی از طرفی توجیهی است برای ارزیابی اصول اخلاق و رفتار و از طرف دیگر ارائه دهنده شکل خاصی از نظارت و نظام اجتماعی می‌باشد. ۱۴ مطالعه ایدئولوژی جنبش بیش از هر عامل دیگر ما را با کنه جنبش آشنا می‌سازد. زیرا آنجاست که بوضع می‌توان دید اعتراض جنبش بر سر چیست و چرا معترض است. مشکل اجتماعی که بخاطر آن جنبش شکل گرفته، کدام است و چه عناصر و نهادهایی آماج حمله آنست. و بطور کلی اینکه با مراجعه به ایدئولوژی جنبش می‌توان دریافت که (۱) اعتراض در برابر کدام دگرگونیهای اجتماعی که توسط جنبش تهدیدکننده تلقی می‌گردد، شکل گرفته است، و (۲) تلاش جهت ایجاد دگرگونی، ناظر به حل مشکلات

اجتماعی است که جنبش و اعتراضات را قابل توجه می‌سازد. در راستای چنین برداشتی از ایدئولوژی، به توصیف نظام ارزشی و فکری که مورد انتقاد جنبش ضدغربزدگی بود و راه‌حلهایی که جهت فائق آمدن به این مشکل ارائه می‌شد، می‌پردازیم.

۱- غرب‌زدگی

سؤال اساسی که نویسندگان سیاسی - اجتماعی ایران در دوران سالهای ۵۷-۱۳۴۲ به‌عنوان سخنگویان و یار هبران جنبش با آن روبرو بودند عبارت بود از اینکه چرا ایران عقب‌مانده است و چرا مقهور شده و اصالت خویش را از دست داده است. و اینکه باید فکری بحالش کرد و باید راهی جهت پیشرفت همگام با حفظ اصالت فرهنگی یافت. این سؤالات بیش از هر سؤال دیگری در جامعه حائز اهمیت بود.

کلید پاسخ‌ها به این پرسشها، سلطه استعمار بود، زیرا عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران علاوه بر عوامل دیگری چون مستولی شدن تنبلی فکری و فراموش گذشته، استعمار است. به عبارت دیگر، امپریالیسم غرب همان ام‌الفسادی است که نه تنها ایران بلکه جهان را به‌روز سیاه نشانده است. به‌زعم آنان این یک توهم نیست بلکه با کمک آمار و ارقام می‌توان نشان داد که علت اصلی بدبختی و فلاکت اکثر مردم کره زمین به‌نحوی ناشی از استعمار غرب و حرص و آز جهان سرمایه‌داری و فرهنگ بازرگانی حاکم بر آن است. شگردهای مختلف استعمار با شواهد اسناد بسیار رسا در ادبیات این دوره منعکس است و از آنجا که سخنگویان جنبش اغلب با زبانهای خارجی آشنا بوده به منابع دسترسی داشتند لذا مشکلی جهت پیدا کردن و ارائه اسناد کافی و متقاعدکننده جهت تایید نظریات خود و نمایش هنگفتی میزان غارت که توسط استعمارگران صورت گرفته، نداشتند.

تعریف غرب: مبنای تقسیم‌بندی جهان به دو مقوله شرق و غرب چیست؛ مسلماً معیار جغرافیایی - به‌دلایل واضح - نمی‌تواند وسیله تقسیم‌بندی خوبی باشد. و اگر شرق

و غرب را با توجه به تقسیم بندی آنها به اردوگاه سوسیالیسم (شوروی و امارش) و سرمایه‌داری بنگریم مسئله بفرنج می‌شود. آنگاه متفکرین غربی را که پیشگام اندیشه سوسیالیستی بودند کجا باید قرار داد و یا با متفکرین روسی که غرب آنها را جزو متفکرین غربی بشمار می‌آورد چه باید کرد؟ از این رو معیار جدیدی جهت تقسیم‌بندی شرق و غرب و یا بعبارت بهتر تعریف جدیدی از غرب ضروری به نظر می‌رسد، تا هم دچار تناقضی نشویم و هم درگیر جغرافیا نباشیم.

به‌زعم روشنفکران ایرانی اگر خط سیر فرهنگها و چگونگی رشد اغلب زمینه‌های مختلف مثل فلسفه، علم و دموکراسی را تعقیب کنیم، می‌بینیم که اولاً همه اینها بنحوی از جوامع دیگر بغیر از غرب برخاسته‌اند و غرب بیجا خود را موجد آنها می‌داند. و ثانیاً اینهمه جنگ و جدل بر سر اینکه تکنولوژی باعث اسارت و بیگانگی انسان است یا وه‌سرای است. بلکه این غرب با فرهنگ بازرگانی است که به علم و تکنولوژی دست یافته و سپس تکنولوژی را به سبب کاربردهای بعضاً ناروا به هیولایی خطرناک تبدیل کرده است. بنابراین می‌توان گفت که

فرهنگ بازرگانی به چیزهایی می‌نازد که از او نیست (علم، دموکراسی، تمدن) و چیزهایی را که مربوط به اوست یا مسکوت می‌گذارد (بحران اخلاقی، سوءاستفاده از ماشین، ریشه‌های خشونت) یا بحث آن را تکفیر می‌کند (استعمار و...) ۱۵

از این طرز برخورد می‌توان استنباط نمود که غرب یک تفکر است نه منطقه جغرافیایی و آن فرهنگ بازرگانی است که سودجویی، استعمار و استثمار از عناصر آن است و تقسیم‌بندیهای ساختگی شگردی جهت حصول به‌اهداف غرب خصوصاً جهت اثبات برتری خویش و تحمیل آن به‌جهانیان می‌باشد.

استعمار نو: در گذشته استعمار بیشتر اقتصادی بود و با هدف بهره‌برداری اقتصادی صورت می‌گرفت. گروه مغلوب اغلب فرهنگ خود را از دست نمی‌داد و چه بسا فاتح از فرهنگ گروه مغلوب چیزهایی می‌آموخت و روابط کم و بیش بده و بستان بود. اما

حال شیوه استعمار تغییر کرده است. متفکرین جنبش ضدغریزگی آنرا استعمار نو با شیوه‌های نوین می‌خوانند، و بزرگترین خصوصیت آن این است که جوامع نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از سایر جنبه‌ها از جمله سیاسی و مخصوصاً از جنبه فرهنگی مقهور استعمارگران می‌شوند. بسیاری از این جوامع به ظاهر کشورهای مستقل بشمار می‌روند اما در معنا سلطه استعمارگران به قوت خود باقی است و سیاستهای جاری توسط کشورهای غریبی و با هدف بهره‌برداری از آن صورت می‌گیرد.

درباره اینکه غرب جهت نفوذ و تداوم سلطه استعماری خود به چه شیوه‌هایی متوسل می‌شود سخن فراوان گفته شده است. و متون سیاسی - اجتماعی ایران مملو از توضیحاتی است که چگونه غرب و با استفاده از چه ابزارهایی آنهم به طور «وقیحانه» به سوءاستفاده از جوامع مقهور شرقی دست می‌زند. خلاصه اینکه:

تا پیش از یورش غرب، تسلط اقوام بر یکدیگر تسلط نظامی بود که جنبه

موقت داشت... اما در دوران استیلای غرب تسلط ابعاد تازه و جنبه‌های تازه

یافت و به صورت تسلط سیاسی، تسلط اقتصادی و تسلط فکری درآمد. ۱۶

به زعم آنان تسلط فکری که از شیوه‌های موثر تسلط‌گرایی در عصر ماست از طرفی با

اغفال همراه است و از طرفی به ایجاد احساس یا عقده حقارت در میان مردم جوامع مورد سلطه منتهی می‌گردد.

اغفال و حقارت: عده‌ای از مردم این جوامع ستم‌دیده و چه بسا روشنفکران بر اثر

اغفال و تسلط فکری غرب، حقارتی را که بدانها تحمیل می‌شود می‌پذیرند و به نظر

روشنفکر مبارز ایرانی آن عده به این نتیجه می‌رسند که غرب روضه رضوان است و خود

ما یعنی شرق چیزی نداریم. و بالاخره اغفال و تحقیر تأثیری را که هدف استعمارگران

است می‌گذارد و آنان را به هدفشان می‌رساند. عده‌ای بر اثر ناآگاهی و بی‌اطلاعی به این

فکر می‌افتند که ما چیزی نداریم و چیزی نیستیم. بقول دکتر شریعتی «مکرراً ما دنیای

سومی‌ها، ما شرقی‌ها، ما مسلمانها را چکار کردند؛ اول مذهبمان را تحقیر کردند،

زیانمانرا تحقیر کردند، ادبیاتمان، فکرمان، گذشته‌مان، تاریخمان و اصلاً نژادمانرا و همه

چیز ما را تحقیر کردند. ما را به قدری آدمهای دست دوم حساب کردند که ما نشستیم خودمان، خودمانرا مسخره کردیم.»^{۱۷}

در دیدگاه آنان غرب می‌داند چگونه جنگ زرگری راه بیاندازد و مذهب را در لفافه جنگ علیه کهنه پرستی و خرافات بکوبد و بین مسلمانان تفرقه بیاندازد و آنگاه خود را به عنوان آقا، سرور، برتر، نژاد اصیل، متمدن و... به جوامع و مردم تحت سلطه خود بشولاند. و می‌بینیم که در عمل این شیوه‌ها مؤثر می‌افتد.

آگاهی از عقب ماندگی ایران و ناآگاهی از گذشته، به زعم نویسندگان، عده‌ای را بر آن داشته تا این حقارت را بپذیرند و به غلط به این فکر بیافتند که ما خود چیز باارزشی نداریم و هرچه داریم باید بدور ریخت. اینان در مقابل غرب خود را باخته و جهت جبران حقارت خویش به ارزشها و فرهنگ خود پشت پا می‌زنند، و سعی می‌کنند با تقلید خود را به شکل غربیان دریاورند. در اینجا است که شخص غربزده می‌شود. با اینکه فرد درک درستی از غرب ندارد مقلد می‌شود. و از این رونه می‌تواند غربی بشود و نه می‌تواند شرقی (ایرانی، مسلمان و...) بماند، بلکه به قول آل احمد هرهری مذهب می‌شود. این افراد پایگاه ارزشی و اخلاقی محکمی ندارند. زیرا از طرفی چیزی را - آنهم به طور ناقص - پذیرفته‌اند که نمی‌فهمند و از طرف دیگر چیزی را که داشتند از دست داده‌اند. روشنفکر بهت زده‌ای که نه آن است و نه این، همان غرب زده هرهری مذهبی است که بهر سمتش بپرند می‌رود و از خود اراده و استقلال رأی ندارد.

از مظاهر دیگر تقلید ناشی از حقارت و ناآگاهی در دید این نویسندگان تبدیل شدن به مصرف کننده است. زیرا غربزده با اینکه از غرب تقلید می‌کند اما تقلید او فقط به ظواهر منحصر می‌گردد و از این روست که می‌بینیم غربزده با اینکه مسحور ماشین شده است از ساختن ماشین عاجز است و مجبور است همه آنچه را که مطلوب می‌داند از غرب بخرد. مصرف‌کنندگی نه تنها از خصوصیات فرد غرب زده بلکه از خصوصیات جامعه غرب زده نیز هست مثل جامعه ایران (در دوران قبل از انقلاب) که از نظر تکنولوژی و اقتصادی و حتی سیاسی عقب مانده اما در ظاهر دارد به اصطلاح مدر نیزه

می شود؛ بی تمدنی است که ادای تمدن را درمی آورد.

جامعه مقلد: به زعم سخنگویان جنبش ضد غربزدگی، غربزده در همه چیز از غرب تقلید می کند - چه این تقلید به نفعش باشد و چه به ضررش؛ حتی در مورد ایران شناسی، اسلام شناسی، شرق شناسی نیز به غربیان استناد می کند. اینان غافل از این اند که اولاً شرق شناسانی که به شرق مسافرت کرده به تبع می پردازند غالباً از روی حسن نیت نبوده تحقیقات آنها نهایتاً جزئی از برنامه های استعماری آنهاست. و ثانیاً نمی دانند که این غربی که بدان استناد و مباحثات می کنند و سعی می کنند خود را به شکل آن در آورند چه حیوان درنده ای است، چه خونها ریخته، و چه جنگها پیا کرده، چه انسانها و غریزانی را به بندر اسارت کشیده و... و یا می دانند و خم به ابرو نمی آورند. بقول آل احمد از نظر فرهنگی ما مثل علف خود رو هستیم. ۱۸ برنامه های فرهنگی جامعه غربزده بی نقشه است. هدف آموزش و پرورش غربزده پروردن است، غربزدگانی که شریک کارهای غربی ها هستند. دانشکده های حقوق، ادبیات و معقول و منقول هم که به کارها و تحقیقات مذهبی و ادبی می پردازد همعاش به نبش قبر، دائره المعارف نویسی و لغت شناسی تبدیل شده است. دانشگاه اصولاً محل استخدام غربزدگان و از غرب برگشتگان است. جامعه غربزده با اینکه در زمینه فرهنگی خود میراثی غنی دارد به مقلد و مصرف کننده تبدیل گشته است. تقلید نهایتاً به عدم خلاقیت و ابتکار برمی گردد و آنها بیکه خود را حقیر می شمارند هرگز اجازه ابراز وجود و خلاقیت بخود نمی دهند و حتی آنچه را نیز خود دارند حقیرتر از آن بیگانه می شمارند.

فساد اخلاقی: از دیگر روشهای استعمارگران و نظام حاکم غرب زده - که نویسندگان مورد نظر بدان تاکید ورزیده اند در زمینه اشاعه فساد اخلاقی است. فساد اخلاقی از قبیل فحشاء، بی حجابی، بی بند و باری در روابط دختران و پسران و زنان و مردان، رواج فیلمها، عکسها و نوشته های تحریک کننده جنسی، تبلیغ لوازم آرایش، لباسهای نامتناسب با عفت عمومی و در کل بی بند و باریهای جنسی در جامعه غربزده روبره افزایش است. به قول آنان اینها اولاً سوغات غرب است و از این رو با ذهنیت مردان و مخصوصاً زنان

ایرانی (مسلمان) در تعارض اند، ثانیاً این فسادى که راه افتاده جهت سرگرمی و اغفال و سیله بسیار مؤثری است. انسانها را و می دارد تا از معنویات و مسایل اصلی جامعه غافل مانده به مسایل صوری، لذت جویی و در کل به مسایل تن مشغول باشند. و ثالثاً اینها را در قالب فریبکارانه‌ای بنام «آزادی» رواج می دهند.

هر فرد غرب زده که در دام این فساد افتاده است نشانه‌ای از جامعه غرب زده است و به فساد و حماقت کشیده می شود. همانطور که می توان ملاحظه نمود:

تهران، مانند زنی است که پاهایش را روی هم می گرداند، و سیگار «کنت» می کشد، عینک دودی می زند و «ودکالایم» می خورد، «بی کبنی» می پوشد، و حمام آفتاب می گیرد، اما وقتی پای صحبتش بنشینید، از امل و حُمت و پرمدعایی و شلختگی و وقاحت و وراجی او، آدم تا سرحد مرگ ملول می شود. ۱۹

در دیدنویسندگان این جنبش بی قیدی، لایبالگری و عدم احساس مسئولیت از خصوصیات زن متمدن خود باخته‌ای است که خود را از قید سنن رها نموده اما آزاد نیست. ۲۰ اما رهایی از قیدها بی اثر نبوده است. با چنین رهایی زنان به عروسکهای بی مغز و به وسایل و ابزار عشرت و مصرف کنندگان لوازم آرایش و تولیدات غربی تبدیل شده‌اند.

تضاد: در ایدئولوژی این جنبش، غربزدگی بیانی از تضادهای درونی جامعه ماست؛ تضاد شهر و روستا، تضاد بین ارزشهای سنتی و ارزشهای وارداتی غرب، تضاد بین آنچه هستیم و آنچه می خواهیم باشیم و... و بالاخره تضاد فرهنگی یا تضاد ارزشها که بزرگترین این تضادها است.

به نظر جلال آل احمد که از پرچمداران بنام این جنبش می باشد ایران جامعه‌ای عقب مانده است و فقط ادای پیشرفت را درمی آورد. پیشرفت در شهرنشینی ایران را خودکفاتر نکرده است بلکه آنجا هم که خودکفا بوده (مثل کشاورزی) وابسته کرده است. شهرنشینی مترادف مترقی شدن نیست؛ بلکه زندگی با همان خرافات و ارزشها در

محیطی نو است. مردم هنوز قدری مسلک و خرافی‌اند، آزادیها (مثل آزادی زنان) سطحی و تقلیدی است و با ذهنیت ایرانی سنخیت ندارد. مردم با اینکه تظاهر به مرفی بودن و متجدد بودن می‌کنند اما در نهادشان مذهبی‌اند و بعضی عناصر خرافی ستها در نهادشان به قوت باقی است. حتی آنهایی هم که تحصیلاتی دارند. پیش و کم چنین‌اند. نظام آموزشی چنین جامعه‌ای افراد را بی‌محتوا می‌سازد و چیزی جایگزین خلاء روحی و فکری آنها ارائه نمی‌دهد. و اینها همه نمودهایی از جامعه غربزده و مملو از تضادهای غربزدگی است.

و بالاخره اینکه غربزده آدمی است معلق در قضا، بریده از سنت‌ها، بی‌اصالت، ترسو، قرتی (زن صفت)، بی‌تخصص، همکاره هیچکاره، تماشاچی، راحت‌طلب، هرهری مذهب، التقاطی، گیج، مطیع، مصرف‌کننده و بی‌ریشه و بی‌شخصیت.^{۲۱}

۲- بازگشت به خویشتن

اما همه اینها که گفته شد فقط یک طرف قضیه است. طرف دیگر این است که راه چاره چیست و چه کار باید کرد؛ به عبارت دیگر حال که خود را باخته‌ایم باید خود را بیابیم، حال که ما را بی‌هویت کرده‌اند باید که به‌هویت واقعی خویش پی‌بریم. با چنین منطقی نویسندگان معاصر و یا سخنگویان جنبش، بازگشت به خویشتن را بعنوان راه‌حل از این تنگنای غربزدگی تجویز نمودند.

بقول دکتر شریعتی قبل از هرچیز باید تاکید نمود که برای دستیابی به پیشرفت، خودآگاهی امری ضروری است زیرا جامعه‌ای که مردمانش خودآگاهی (انسانی و اجتماعی) نداشته باشند کارش جز تقلید و موتناز و مصرف‌کنندگی نیست. جهت فایق آمدن به بیگاری به غرب باید به استعدادها و نبوغ خود پی‌بریم و بدان ایمان بیاوریم.^{۲۲} کسی که می‌داند و آگاه است گول توطئه‌ها را نخواهد خورد و مجذوب ظواهر نخواهد گشت.

اگر بخواهیم خودآگاهی، خودیابی یا بازگشت به خویشتن را از قول نویسندگان

سیاسی - اجتماعی مورد نظر در یک کلام خلاصه کنیم، آن کلام این است: شناخت و دستیابی به اصالت فرهنگی ایرانی و اسلامی. و چنین شناختی ما را از مقلد و غریزه بودن می‌رهاند، زیرا «مسلمانی که فرهنگ و تاریخ و معنویت و شخصیت غنی و عظیم فکر و بدنی و اخلاقی و حماسی خود را احساس کند هرگز عتر لوطی‌فرنگی نمی‌شود».^{۲۳} اما باید بلافاصله اضافه نمود که این خودیابی در قاموس دکتر شریعتی بمنزله گذشته‌گرایی نیست بلکه گذشته‌شناسی است.^{۲۴} به عبارت دیگر و بقول مصطفی رحیمی:

باید با دید امروزی، به دور از عقده حقارت و با واقع‌بینی سره را از ناسره تمیز داد. بی‌شک در آن میان می‌توان زمینه‌ها، اعتقادات و نکاتی یافت که هنوز هم جالب باشد، حقایقی که به خشکاندن ریشه عقده حقارت مدد کند... و ما را از فرهنگهای دیگر، فرهنگهایی که در این قرنها بیکار نبوده‌اند و به فضاهای زنده‌ای دست یافته‌اند بی‌نیاز کند، «و ارزشهای خود را در خود» داشته باشد.^{۲۵}

مبارزه: اینان تاکید می‌ورزند که منظور از بازگشت به خویشتن و اصالت فرهنگی عدم استفاده از تکنولوژی و ماشین نیست و همچنین معنی آن رجعت به سنن بی‌مورد یا حتی مضر گذشته نیز نمی‌باشد بلکه نوعی خود یافتگی است که در ضمن استفاده از تمتعات تکنولوژی غربی، غریزه نباشد. لذا نتیجه می‌گیرند که جهت رسیدن به این هدف عالی مبارزه با استعمار از اصول بشمار می‌رود. در واقع نیز مبارزه و عصیانگری در نقاط مختلف دنیا شروع شده است و همانطور که سلطه‌جویی ابعاد جدید یافته است مبارزه‌رهای ملت‌های ستم‌دیده نیز به ابعاد جدیدی دست یافته است. جنبش‌های استقلال‌طلبی در سرزمینهای غارت زده آسیا و آفریقا شعله‌ور است. از این رو روشنفکران (نویسندگان) با تمام انسانهای محرومی که جهت بازیافت هویت خویش به مبارزه روی آورده‌اند احساس همبستگی می‌کنند. بقول حاجی علی اصغر سیدجوادی:

من بآن یک مشت پوست و استخوانی که عظیمترین نیروی انسانی را در خود نهفته دارد افتخار می‌کنم نه بآن هیولای صدوبیت متری که نمونه قدرت

فکری انسان است؛ بآن ایمان و اراده‌ای افتخار می‌کنم که عظیم‌ترین تکنولوژی تاریخ را بزانو درآورده است.^{۲۶}

استناد به انقلابیون و روشنفکران انقلابی مثل امه سزر و فانون در سرتاسر این ادبیات مشهود است و اغلب بطور غیرمستقیم اما به وضوح تقابل قدرت تکنولوژی در مقابل قدرت ایمان و اراده و اسارت در برابر آزادی، تفکر ارتجاعی در برابر تفکر انقلابی، معرفت طبیعت در برابر معرفت نفس تاکید شده است. و همه حاکی از لزوم مبارزه جهت رهایی از ورطه استعمار غرب و غریزدگی است.

در دیدگاه آنان مبارزه فقط مسئولیت نیست بلکه یک الزام تاریخی است. زیرا حرکت تاریخ براساس «تهاجم» و «تدافع» است.^{۲۷} چونکه ساختار جوامع و روابط آنها براساس تقسیم‌بندی آنها به مستضعف و مستکبر (و یا استثمار شده و استثمار کننده) قرار دارد از این رو باید این قانون حرکت تاریخ و آگاهی به اینکه تمایل محرومان، آزادی و مبارزه است، خود را از نفوذ اقتصادی و نفوذ فکری غرب برهاند و پایه‌های فرهنگ خود را بشناسد.^{۲۸}

شناخت: فقط مبارزه کافی نیست، جهت خودیابی باید هم دشمن را بشناسیم و همه خودمانرا، یعنی هم نسبت به غرب و هم نسبت به شرق آگاهی پیدا کنیم. منظور سخنگویان جنبش ضد غریزدگی از آگاهی یا شناخت غرب را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

جوامع غربی برخلاف ادعاهایشان نه جوامع سالم‌اند و نه متمدن. درباره غیر متمدن بودن غربیان را می‌توان با وحشیگریها و خشونت‌هایی که غرب در راه رسیدن به اهداف سلطه‌جویانه خود به کار می‌گیرند استناد نمود. و نیاز به توضیح بیشتر نیست. در مورد ناسالم بودن جوامع غربی کافیتست مشکلات اجتماعی را که اینان با آنها دست به گریباند فهرست‌وار نام ببریم: مشکل اعتیاد و مواد مخدر، مشکل از هم‌پاشیدگی خانواده‌ها، فحشاء، فساد جنسی، میزان بالای جنایات، خودکشی‌ها، طلاق، مشروبات الکلی، مشکل سالمندان، مشکل جوانان، احساس پوچی، رواج فلسفه پوچ‌گرایی، و تبعیض

نژادی. این نویسندگان در شناساندن مسایل اجتماعی جوامع غربی از غربیانی که در این زمینه‌ها به تفصیل سخن گفته‌اند، استفاده می‌کنند و حجم زیادی از ادبیات معاصر ایران مختص شناساندن همین مسایل و نشان دادن چهره‌ای نامطلوب از جوامع غربی است.

اما این مسایل از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و چرا غرب با اینهمه غرور و عظمت درگیر این مسایل است و با آنهمه کبر و توانایی در مقابل حل این مسایل عاجز است؟ به‌زعم آنان جواب به این سؤال به تاریخ و فلسفه غرب برمی‌گردد و کنکاش در آن باره بالاخره به این نتیجه می‌انجامد که همه آن مسایل ناشی از جهان بینی ما دیگری و سودگرایی غربی است. و به‌زعم این نویسندگان، غرب به معنویات پشت کرده است و انسان و جهان را در چهار چوب مادی (غیر مذهبی) تعریف می‌کند. حال باید پرسید جهان بینی مادی چیست و فرق آن با جهان بینی غیر مادی کدامست؟

جهان بینی مادی: جهان بینی مادی و فرق آن با جهان بینی غیر مادی را می‌توان از قول سخنگویان این جنبش اینگونه خلاصه نمود:

بزرگترین مزیت جهان بینی مذهبی همانا قداست آنست. جهان بینی مادی بعثت نداشتن قداست خشک و بی‌روح است و با نیازهای روانی انسان جهت‌گریز از پوچی و پناه بردن به عالم والا و با معنی تناقض دارد. مذهب دقیقاً بعثت همین خاصیت قداست، اعتقاد به جاودانگی و عدم نسبت اصول اخلاقی را به همراه دارد. جهان بینی مذهبی تمام خصوصیات یک ایدئولوژی مطلوب را داراست زیرا، (۱) از ناحیه عقل و منطق حمایت می‌شود، (۲) - به حیات و زندگی معنی می‌بخشد، بر احساس پوچی و بیهودگی غلبه می‌کند، (۳) - آرمانساز. شوق‌انگیز و آرزو خیز است، (۴) - به اهداف انسانی و اجتماعی تقدس می‌دهد و (۵) تعهد آور و مسئولیت‌ساز است. مکتبی که ایدئولوژی آن از حرمت مقدس بودن برخوردار نیست نمی‌تواند تعهد آور باشد و اصول آن ضمانت اجرایی ندارد. در جهان بینی مذهبی هیچ چیز بی‌معنی و بدون مشیت حکیمانه نیست و رفتار انسان نیز در چهار چوب همین نظام دارای معنی است. ۲۹ و لزوم خودشناسی نیز در همین نظام فکری قابل قبول است. زیرا فقط با قبول اینکه در خلقت مشیتی است و

وجود انسان یک امر تصادفی نیست و چون قوانین کور بر جامعه و انسان حکومت نمی‌کنند همین دلیل رسالت و مسئول بودن است. فلسفه جهان‌بینی مادی نمی‌تواند چنین رسالت و مسئولیتی در شخص ایجاد کند. اگر قرار باشد انسان موجودی تصادفی و نتیجه قوانین طبیعی بی‌خاصیت باشد هرکسی می‌تواند بپرسد که چه رسالتی، چه مسئولیتی؟ از طرف چه کسی و در مقابل چه کسی؟^{۲۰}

اما فلسفه غرب عناصری نیز دارد که از انسان یا بهتر بگوئیم از حیثیت انسان در مقابل ما دیگری و فرهنگ سودگرایی حمایت می‌کند آن دو جریان عبارتند از مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم. مارکسیسم در زمینه اقتصادی و طرفداری از محرومین و اگزیستانسیالیسم در زمینه فرهنگی به طرفداری از شخصیت انسان سخن می‌گویند. اما بقول نویسندگان ایرانی ضد غربزدگی، این دو نیز بهمان دلیلی که مکتب مادپروری مردود شناخته شده است به بن‌بست می‌رسند زیرا پایگاه فکری آنان به‌رغم دفاع از انسان و محرومان جامعه، جهان‌بینی مادی است. و لذا:

ماتریالیسم [در هر شکل آن] انسان را ایسته می‌کند. چون جهان را مجموعه‌ای از عناصر مادی ناخودآگاه و لئس مرده مادی می‌داند، بناچار باید انسان را بصورت پدیده مادی بی‌از جنس جهان مادی ناخودآگاه تصور کند.^{۲۱}

آنان در ادامه چنین بحثی نتیجه می‌گیرند که در جهان سوم، آنجا که موضوع عقب‌ماندگی مطرح است، عده‌ای - مخصوصاً بعضی روشنفکران - به غلط به این فکر افتاده‌اند که لزوم پیشرفت در علم و صنعت قبول جهان‌بینی مادی غرب نیز هست. و چنین تصور می‌کنند که غرب به علت پشت‌پا زدن به مذهب و سنن توانسته‌اند پیشرفت کنند و اگر ما نیز خواهان پیشرفتیم باید چنان کنیم. اما واقعیت طور دیگری است. همه آنهایی که فکر می‌کنند تکنیک علمی بدون اقتباس ارزشها میسر نیست و همه آنهایی که جهت مقابله با نظام سرمایه‌داری نظام سوسیالیستی را بعنوان راه حل ارائه می‌دهند از یک منبع سرچشمه می‌گیرند که پیشرفت را فقط در سایه ماشینی شدن می‌انگارند.^{۲۲} و

اشتباه غریزدگان دقیقاً از همین بینش مادی و ماشینی ناشی می‌گردد. تلفیق فلسفه شرق و غرب: حال سؤال این است که اگر پیشرفت امری مطلوب است و لازمه پیشرفت پناه بردن به فلسفه‌های مادیگری نیست پس چه باید کرد؛ روشنفکران جنبشی که ایدئولوژی آن مورد توجه ماست. تلفیق فلسفه شرق و پیشرفت غرب را بعنوان راه چاره پیشنهاد می‌کنند. چنین آمیزش رویانگیزی جهت رسیدن به اهدافی که رویایی می‌نماید ضروری می‌دانند بقول احسان نراقی:

قدرت غرب از غرقه شدن آن در «واقعیت» سرچشمه می‌گیرد. اما شکوه تاریخ شرق از درخشش لایزال «حقیقت» است. اکنون ما ناگزیریم که واقعیت غرب و حقیقت شرق را در هم آمیزیم و یگانه کنیم. و این کاری است بس گران، و در عین حال، بس دل‌انگیز و هیجان آور. ۳۳

به‌زعم آنان تمدن و پیشرفت مطلوب است. اما قبول آن بطور کورکورانه و عدم ارزیابی انطباق عناصر تمدن غربی با فرهنگ شرقی بهمان اندازه بدبختی آور است. ما می‌توانیم تمدن غرب را بپذیریم - یا اصولاً تمدن را بپذیریم، چون علم و تکنولوژی امری جهانی است و غرب الزاماً وارث آن نیست - و در ضمن اصالت فرهنگی خود را حفظ کنیم و با تلفیقی از آن دو جهانی بهتر بسازیم. بقول اقبال:

مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست

از همین خاک جهان‌دگری ساختن است. از نظر این نویسندگان ماریشه‌دار هستیم. فرهنگ غنی ما ریشه در تاریخ دارد. تمدن اسلامی و ایرانی حرفی برای گفتن دارد. لذا نباید خود را در مقابل غرب بیازد. آنان با استعمار فکری، مذهب ما را پوچ کرده‌اند و با خرافات مخلوط نموده‌اند، اگر ما بخود بازگردیم و اصلیت خویشتن را بیابیم نه تنها خود را حقیر احساس نخواهیم کرد بلکه دلیلی برای سربلندی نیز خواهد بود. ما باید به میراث خود بنازیم زیرا که نازیدنی است. و اگر خود را شایسته چنین کاری کنیم دیگر دست نیاز سوی بیگانگان دراز نخواهیم کرد و حتی ماشین نیز خواهیم ساخت.

پیام این نویسندگان با الهام گرفتن از فلسفه شرق بطور عام و اسلام بطور خاص دعوت مردم به مدینه فاضله است، که در آن کمبودها، ضعف‌های جامعه خود را کنار زده و عناصر نامطلوب غربی را دور ریخته و آنگاه به قول آنان عناصر مطلوب غرب را با زیباترین و انسانی‌ترین عناصر فلسفه شرق تلفیق می‌دهیم. و همانطور که دکتر شریعتی دعوت می‌کند، بیائید:

روح ایمان و عرفان و آن عشق بزرگ انسان‌پرور را دوباره در جان‌هایمان مشتعل سازیم تا با روح هستی معنی جان و راز طبیعت و هدف نهایی وجود، آشنا تر گردیم و در اوج قدرت و موفقیت و رفاه مادی و صنعتی همچون اروپا به بن‌بست پوچی و سیاه اندیشی و پریشانی ایمان و گمراهی اندیشه دچار نشویم. مذهب را در خویش نیرو دهیم تا... بر خویش تسلط یابیم و... به آزادی برسیم و هم علم و هم تکنیک پیشرفته و منطق زندگی جهان غرب را بگیریم تا بر عالم تسلط یابیم... و بیاری این دو بر فقر و ضعف عوامل قاهر طبیعت چیره گردیم و بایی نیازی از خواسته‌های مادی خویش که بدست علم و تکنیک جدید ممکن است راه تکامل معنوی و حقیقت‌جویی و پیشرفت نوع انسانی را سبکبارتر و سرمایه‌دارتر ادامه دهیم. ۲۴

یاری به غرب: در نظر این نویسندگان ما حتی می‌توانیم پافراتر نهاده غرب را از زندان مادیات و خدمتکاری به ماشین برهانیم. این روند در خود غرب شروع شده است و پناه بردن جوانان غربی به کالاهای معنوی شرق و آسیا و آفریقا نشانه همین پدیده است.

این پناه بردن مرد غربی به ملاک‌های شرقی و آفریقایی در هنر و ادب و در زندگی و اخلاق (- که از طرفی نمودار بیزاری و دست‌کم خستگی مرد غربی است از محیط خود و آداب خود و هنر خود - و از طرف دیگر نمودار دنیاگیر شدن هنر و ادب و فرهنگ است از هر جاکه می‌خواهد باشد و البته که نمودار بسیار زیبایی نیز هست) دارد کم‌کم به قلمرو سیاست نیز کشیده می‌شود. و آیا به این طریق فکر نمی‌کنید که پس از توجه غرب به هنر شرقی

اکنون مرحله توجه غرب به سیاست شرقی نیز رسیده باشد؛ بله، فرار از ماشین‌زدگی چنین می‌طلبد، ترس از جنگ اتمی چنین حکم می‌کند.^{۳۵}
بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

اگر شرق از تکنیک و علم کشورهای صنعتی بهره می‌برد، این استعداد در او هست که از حکمت و معرفت خویش به آنان نصیب دهد؛ و ایران چنانکه می‌دانیم می‌تواند در این میانه وظیفه مهمی برعهده گیرد. ما از نظر جمعیت یا درآمد ملی با قدرت تولید کشور کوچکی هستیم؛ لیکن از حیث معنوی و سرمایه فکری، در ردیف ملت‌های بزرگ قرار داریم. در طی چند هزار سال... گنجینه حیرت‌آوری از حکمت و دانایی پدید آورده که می‌تواند دنیا را به کار آید.^{۳۶}

تاملی درباره خصوصیات جنبش ضدغرب‌زدگی و بازگشت به خویشتن با توجه به نکات فوق، حال درباره بعضی از خصوصیات ایدئولوژی جنبش ضدغرب‌زدگی تعمق می‌کنیم.

واکنش رمانتیک: نگرشی که خلاصه بحث آنرا از نظر گذرانیم در کل واکنشی است به سردرگمی انسانها که بر اثر تماس با غرب یا بعبارت بهتر بر اثر هجوم غرب در جامعه، انسانها با آن روبرو بودند. از این رو ادبیات معاصر به نوعی جبهه‌گیری در مقابل تاثیرات منفی غرب و واکنش عصیانگرانه تبدیل می‌شود. و لحن کلام نویسندگان به واکنش رمانتیکي ژان ژاک روسو به مظاهر تمدن شباهت دارد، آنجا که وی روی گردانیدن به تمدن و بازگشت به طبیعت را تجویز می‌کند.

تقدیس گذشته و افتخار به شکوه و عظمتی که روزگاری بود و حالا نیست از خصوصیات چنین ایدئولوژی رمانتیکي است. اما افتخار به گذشته با مقایسه با حال صورت می‌گیرد. لذا می‌بینیم که نویسندگان این ادبیات پیوسته از مشاهده درهم ریختگی

وضع کنونی، و وضع نکبت‌باری که جامعه دچار شده است، آزرده‌اند. همانطور که می‌دانیم غربزدگی یک عارضه نیست بلکه فراموشی گذشته نیز هست. با اینکه گذشته را درست قبول نمی‌کنند اما تاسف از دست دادن گذشته‌ای که در آن مسایل ناشی از غربزدگی وجود نداشت، پیوسته حضور دارد. و همه اینها با واژگان دارای بار عاطفی که نشانی از فوران خشم فرو خورده و تاسف عمیق می‌باشد در این نوشته‌ها منعکس شده است.

۳- ساده کردن مسائل: ایدئولوژی جنبش باید ساده باشد تا برای عموم قابل فهم باشد. از این رو تلخیص و کلی‌گویی در ایدئولوژی ضروری است.

ایدئولوژی جنبش نامبرده از این خصوصیت برخوردار است. لذا کمتر به تعریف دقیق مسائل و مفاهیم می‌پردازد. بحث‌ها بیشتر شکل دیالوگ بخود گرفته و اغلب حوادث و وقایع از حد یک توضیح ساده تجاوز نمی‌کند. مسلماً ایدئولوژی ادعای تحلیل عینی وقایع را دارد اما از تحلیل چندان عمیقی برخوردار نیست. مثلاً نویسندگان در کل برداشتی سطحی از غرب ارائه می‌دهند و بیشتر وقت و نیروی خود را صرف تخطئه آن و فسادی که راه انداخته می‌کنند تا شناخت و شناساندن غرب بدانگونه که هست. (بیشتر غرب ستیزی است تا غرب‌شناسی).

همچنین می‌توان عنوان نمود که در ایدئولوژی این جنبش مفهوم اصلی چون «بازگشت به خویشتن» گنگ باقی می‌ماند و معلوم نیست که این کار در عمل چگونه باید صورت پذیرد. روشنفکرانی که تولید کننده این نوع ادبیات هستند خود را ملزم به جوابگویی به این قبیل سؤالات و یا ارائه راه‌حل دقیق نمی‌دانند فقط می‌گویند که اگر استعمار قطع شود و خود را بازباییم پیشرفت خواهیم کرد اما نمی‌گویند که دقیقاً کدام روابط و تا چه میزان باید با غرب قطع شود و چگونه و کدام عناصر فرهنگی باید جای آنها را بگیرد و کدام عناصر را نباید پذیرفت.

از آنجا که گفته‌های آنان ضمانت اجرایی نداشت و خود ملزم به پیاده کردن افکارشان و نظریاتشان نبودند و همین‌طور از آنجا که نقد آسانتر از عمل است لذا آنان

پیوسته مسایل را کلی و ساده مطرح ساخته و می‌گذشتند. تلخیص مسایل بدین صورت جهت گسیل توده‌ها و سیله‌ای مطلوب است اما جهت پیاده کردن ایده‌آلهای جنبش عامل چندان مطلوبی به نظر نمی‌رسد.

تعالی‌گرایی^{۳۷}: جنبش فقط کافی نیست که وضع کنونی را تخطئه کند بلکه باید نوید بدهد. هواداران از اینکه ایدئولوژی جنبش را پذیرفته‌اند باید احساس خوش‌آیندی داشته باشند. و اعتقاد به ارزشهایی که از آن ایدئولوژی برمی‌آید به دارندگان آن احساس آرامش دهد. آنان باید خود را برتر احساس کنند و این کار ممکن نیست مگر اینکه این فکر در آنان بوجود بیاید که جهان‌بینی آنان از یک نوع تعالی برخوردار است.^{۳۸} ایدئولوژی در دست هواداران چنین وسیله‌ای است که می‌توانند با استفاده از آن شرایط موجود را ارزیابی کنند. لذا باید آرمانخواهی انقلابی از عناصر آن باشد.

چه چیزی می‌تواند چنین تعالی‌گرایی را به ایدئولوژی جنبش بیخشد؛ جواب به این سؤال را باید در قداست جستجو کرد. این درست همان چیزی است که طرفداران ایدئولوژی جنبش ضد غربزدگی معتقدند که جهان‌بینی آنان داراست و جهان‌بینی‌های غیر و رقیب دارا نیست. استناد به ارتباط دادن نظریات به کتب مقدس یکی از روشهای قداست بخشیدن به ایدئولوژی است. چنین ایدئولوژی یا باید مذهبی باشد و یا چیزی در حدّ مذهب و به قداست مذهب تلقی گردد. از این‌روست که آنها نیز که مذهب را بعنوان توجیه ایدئولوژی خود به کار نمی‌گیرند از مفاهیمی چون عدالت اجتماعی یا نجات بشریت، تعالی‌گرایی را به ایدئولوژی خود می‌دهند. تا طرفداران احساس کنند که نه بخاطر نفع مادی و ارضای خودخواهیهای شخصی بلکه بخاطر اهدافی عالی مثل رضایت خداوند یا نجات انسانها، تلاش می‌کنند.

توطئه: ایدئولوژی جنبش ضد غربزدگی در ریشه‌یابی مسایل به روشی دست می‌زند که به نگرش توطئه‌شهور است. اینکه عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران استعمار است و استعمارگران جهت بهره‌کشی، با دوز و کلک و بطور برنامه‌ریزی شده به نابودی عناصر فرهنگی جوامع استعمار شده همت گماشته‌اند؛ به عبارت دیگر نوعی توطئه در کار است.

از خصوصیات ایدئولوژی جنبش‌های اجتماعی تکیه بر «توضیحات تک علتی»^{۳۹} می‌باشد که با سایر خصوصیات یاد شده مثل سادگی و قابل فهم بودن مرتبط است. توضیحات تک علتی می‌توانند هم ساده و هم برای عموم قابل فهم باشند. نظریه توطئه و نسبت دادن همه خرابیها و کاستی‌ها به شگردها و دغل بازیهای استعمارگران در جنبش ضدغربزدگی این نیاز را برطرف می‌سازد.

اما توضیحات تک‌علتی پیامدهایی نیز به همراه دارد. اولاً چنین توضیحی به ساده‌نگری خاص می‌انجامد که اجازه ریشه‌یابی اصلی مسایل را نمی‌دهد زیرا همه چیز را می‌توان به آن علت اصلی نسبت داد. و از طرفی به عامل موردنظر بیش از آنچه که در ایجاد پدیده‌ها مؤثر است، بها می‌دهند. از این رو این گونه توضیحات به شناخت عمیقی از مسایل نمی‌انجامد.

وانگهی پیش توطئه، از نوعی که یاد شد (ارتباط دادن همه پدیده‌ها به دغل بازیها و برنامه‌ریزیهای حلیه کارانه استعمارگر و نسبت دادن قدرت بی حد و حصر بدان) در واقعیات به تناقضی نیز برمی‌خورد. مثلاً اگر غرب استعمارگر، آنقدر حلیه کار و قوی و برنامه‌ریز است که از متون اجتماعی - سیاسی برمی‌آید و اگر جوامع استعمار زده آنقدر متهور، ضعیف، و تحقیر شده هستند که تولیدکنندگان آن ادبیات بدان اشاره می‌کنند پس چگونه وجود انقلابها و جنبشها ممکن می‌گردد. به نظر می‌رسد که در اثر ساده‌نگری و غلو در ریشه‌یابی مسایل، تناقضی در بینش پاره‌ای از نویسندگان پدید آمده است که خود از آن آگاه نیستند.

ارزیابی: ساده کردن مسایل و نگرش تک علتی مشکلات جامعه ایران و ارتباط دادن اغلب مسایل به نحوی با استعمار و غرب به یک اغراق و یا احتمالاً اشتباه انجامیده است. مرور ادبیات معاصر این فکر را در ذهن خواننده القا می‌کند که گویی ایران داشت در مسیر پیشرفت و صنعتی شدن گام برمی‌داشت که غرب استعمارگر از راه رسید و مانع آن شد. به عبارت دیگر از لحن کلام این نویسندگان چنین برمی‌آید که گویا اگر استعمار نبود ایران نیز مثل کشورهای غربی (و یا مثلاً مثل ژاپن) به تمدنی بالاتر صعود می‌کرد. مسلماً

ما نمی‌دانیم که بدون وجود استعمار ایران به چه شکلی درمی‌آمد. اما تا آنجا که سراغ داریم وقتی پای استعمار غرب صنعتی شده به ایران باز شد در این کشور نشانه‌ای از چیزی که شبیه انقلاب صنعتی اروپا باشد به چشم نمی‌خورد. این ایدئولوژی به پیش فرضی دست می‌زند - یا دست کم آنرا بطور ضمنی القا می‌کند - که نه متقاعدکننده است و نه از نظر علمی قابل آزمون.

ایدئولوژی این جنبش حاوی نظریه جدیدی در علوم اجتماعی یا علوم سیاسی نیست و بسیاری از نوشته‌ها شعارگونه بوده و پراز قضاوت‌های شخصی است، و با جنبش‌های مشابه در جوامع جهان سوم چندان متفاوت نمی‌باشد. با اینحال تاکنیک موفقیت‌آمیز آن در خور اهمیت است. استفاده از نمادهای مذهبی و فرهنگی و گسیل توده‌ها و آمادگی آنان جهت مبارزه را می‌توان از دستاوردهای قابل ملاحظه جنبش یاد کرد. و به‌رغم نقدهای وارده بر آن از ارزش دستاوردهای جنبش کاسته نمی‌شود.

و بالاخره می‌توان عنوان نمود که جنبش ضدغریزدگی و بازگشت به خویش‌رسانان خود را به نحو احسن انجام داد. مشکلات جامعه ایران را مقوله‌بندی شده تئوریزه کرد و به‌طور قابل فهم برای عام در سطح وسیعی رواج داد. زمینه فکری را برای انقلاب آماده نمود و مبارزه را تا آنجا که مقدور بود انجام داد و...

حال ما با مطالعه ایدئولوژی این جنبش می‌توانیم به مسایل آزمون جامعه ایران از دیدگاه روشنفکران این جامعه و جو فکری آزمون پی ببریم. همین خود راهگشای شناخت بهتر زمان حال و وضع فعلی این جامعه می‌تواند باشد.

خلاصه و جمع‌بندی

با انقلاب صنعتی اروپا، جوامع دچار دگرگونی سریع و اساسی شد. اما تغییرات حاصله از آن در جوامع غربی و غیرغربی یکسان نبودند. گفته می‌شود که استعمار از مهمترین عواملی بود که در متفاوت بودن مسیر دگرگونی این گروه از جوامع مؤثر بوده است. جوامع سنتی بر اثر دگرگونی‌های حاصله از انقلاب صنعتی و به‌همراه استعمار،

هم‌آهنگی قبلی خود را از دست داده و دچار تشتت و جابجایی شدند. این دگرگونی‌های سریع و تغییر از روش‌های قدیمی و سستی به روش‌های جدید و پر تحرک زندگی ماشینی به عوامل دیگری نیز از قبیل احساس بیگانگی، از دست دادن هویت فرهنگی و بی‌ریشه شدن افراد انجامید. ایران بعنوان یک شرکت‌کننده منفعل در این حوادث تمام خصوصیات یک جامعه متهور را بخود گرفت.

احساس تنش حاصله از این عوامل، مشاهده عقب‌ماندگی ایران با مقایسه با جوامع غربی و آگاهی از مقهور بودن جامعه نسبت به گذشته پرافتخار، مردم این جامعه (مخصوصاً روشنفکران) را به واکنش واداشت؛ اینکه چرا ایران عقب مانده، چرا هویت خود را از دست داده، چرا مقهور شده و چکار باید کرد و راه نجات و رهایی چیست؟ از آنجا که این قبیل سؤالات بیش از همه برای روشنفکران و کسانی که دست به قلم داشتند، مطرح شد. لذا چگونگی مواجه شدن با این سؤالات و اصولاً چگونگی واکنش به دگرگونی‌ها و مسایل ناشی از آنها در ادبیات و به عبارت دقیقتر در متون سیاسی - اجتماعی ایران تبلور یافت. با توجه به این واقعیت حال بهتر می‌توانیم با مراجعه به این متون در هر عصری از کم و کیف بحث‌ها در این زمینه آگاهی یابیم. یعنی ما قادریم با مطالعه ادبیات سیاسی - اجتماعی نوعی مصاحبه تاریخی با روشنفکران که ذهنشان با موضوعهایی چون عقب‌ماندگی، استعمار، هویت فرهنگی و... مشغول بوده به مصاحبه بپردازیم و از نظرات آنها آگاهی پیدا کنیم.

اگر چنین مصاحبه‌ای را در طی سالهای ۵۷-۱۳۴۲ انجام دهیم یا به عبارتی متون سیاسی - اجتماعی آن دوره را بررسی کنیم در رابطه با آن سؤالات دو نکته بچشم می‌خورد. اولاً اغلب بحثها در دو مفهوم «غریزدگی» و «بازگشت به خویش» خلاصه می‌شود. و ثانیاً چگونگی بحث‌ها و نوشته‌ها به رغم پراکندگی و تنوع، گویای روندی است که ما در جامعه‌شناسی آنرا اصطلاحاً جنبش اجتماعی می‌نامیم. و از آنجا که می‌دانیم این جریان فکری در سال ۱۳۵۷ نهایتاً به رهبری روحانیت به وقوع انقلا ب اسلامی انجامید، از این رو مطالعه این جریان فکری به مثابه یک جنبش اجتماعی قابل

توجه و قبول می‌نماید. و از این رو در این مقاله از عنوان «جنبش ضدغربزدگی و بازگشت به خویشتن» استفاده شده است.

«جنبش ضدغربزدگی و...» تمام عناصر لازمه‌ای را که یک جنبش معمولاً داراست، دارا بود. از طرفی نکاپویی بود اعتراض‌آمیز علیه روشهای موجود و مبارزه‌ای علیه شکل خاصی از دگرگونی اجتماعی، و از آنجا که این دگرگونیها حاصل ادامه تاثیرات ناشی از انقلاب صنعتی و استعمار غرب بود لذا نام «غربزدگی» بدان نهادند. و از طرفی نیز برای نجات از این ورطه عقب‌ماندگی، رجعت به ارزشها و اصالت راستین (خودبایی) را به‌عنوان راه حل ارائه دادند. به‌معنی دیگر، آنها دردهای اجتماعی را مطرح کردند و راه‌حلی عمومی و کلی را (همان بازگشت به خویشتن)، تجویز کردند. برای انجام این مهم، در این متون تعریف جدیدی از مسایل و معضلات اجتماعی ارائه شد و مخاطبین به‌نگرشی که بتوانند توسط آن به‌ارزیابی نهادها و ارزشهای رایج اجتماعی بپردازند مجهز شدند. تا هم مبارزه کنند و هم مبارزه را توجیه نمایند.

با این وصف بررسی ایدئولوژی این جنبش ضروری به‌نظر می‌رسد. و چنین به‌نظر می‌رسد که بیش از هر عامل دیگری گویا و راهنمای شناخت جنبش باشد.

ایدئولوژی این جنبش را می‌توان در سایه عناصری که علیه آن مبارزه می‌کردند و عناصری که طالب آن بودند و می‌خواستند محافظت کنند یا بدان برسند توضیح داد - به‌معنایی غربزدگی و خودبایی.

غربزدگی عارضه‌ای است که به‌قول نویسندگان، جامعه را فراگرفته و آنرا به‌فساد و نابودی کشانده است. از اثرات آن می‌توان مقلد بودن و گرایش به تقلید کورکورانه از غرب، بی‌هویتی، بی‌شخصیتی، تضادهای مختلف اجتماعی و وابستگی در ابعاد گوناگون را نام برد. برای مبارزه با این غربزدگی و تسکین آلام ناشی از آن، آگاهی از، و رجعت به‌اصالت فرهنگی جواب این ایدئولوژی است، اینکه آگاه باشیم و خود را بیایم، و در ضمن فرصت استفاده از ثمرات تمدن صنعتی، استقلال فکری، استقلال رأی نیز داشته باشیم و به‌آزادی و خودکفایی اقتصادی - سیاسی و فکری دست یابیم.

نکته مهمی که در مطالعه ایدئولوژی جنبش ضدغریزدگی بچشم می‌خورد، نقش مذهب و عناصر فرهنگی است. مذهب به‌همراه سایر عناصر فرهنگی در این ایدئولوژی به‌منزله عامل زیربنایی عمل کردند و در ایجاد دگرگونی مؤثر افتادند. و در ضمن به‌مثابه وسیله تهییج و گسیل کردن توده‌ها مثل عناصر روبنایی عمل کرده و کسانی که به‌چنین پیشی مجهز شدند به‌عناصری قوی و مؤثر تبدیل گردیدند.

نقش دوگانه ایدئولوژی جنبش به‌بحث تقابل رو بنا و زیر بنا ربطی ندارد. بلکه نشانه این است که آن عناصر بعلت ریشه‌دار بودن قابلیت تغییر و ایفای نقش دوگانه را دارند. ما می‌دانیم که ایده‌ها مثل عوامل اقتصادی می‌توانند عامل ایجادکننده دگرگونی اجتماعی باشند و یا می‌توانند وسایل توجیه عوامل مادی بشمار آیند. و اینکه در شرایطی چنین عناصری بتوانند در دو زمینه مؤثر باشند تعجبی ندارد.

جنبش ضدغریزدگی با تمام جامعیت و جسارتش، نگرش جدیدی را ارائه نمود. همانطور که می‌دانیم منحصر بفرد نیز نبود. و در بعضی نقاط دیگر دنیا جنبش‌های استقلال طلبانه مشابه‌ای وجود داشت. و حتی در بعضی مثل مصر زودتر از ایران شروع شده بود. ۴۰ مشغله فکری روشنفکران یا مبارزه، آنها را از پرداختن به کارهای نظری و آکادمیکی باز داشت. با اینکه این نوشته‌ها ادعای واقع‌بینی داشتند اما از آنجا که برای خود رسالتی قابل بود بندرت توانستند از قالبی که برای خود ساخته و از چهارچوبی که بر محور مبارزه با استعمار غرب ریخته بودند، خارج شوند و ناچار به تکرار پرداختند و در زمینه علمی ردپایی برجای نگذاشتند.

سخنگویان جنبش آنقدر مشغول طرد و تخطئه غرب و استعمار بودند که روی عوامل فرهنگی که ممکن بود باعث عقب‌ماندگی شده باشد تاملی نکردند. با اینکه بطور گذرا اشاراتی کردند که سستی و تبلی باعث فراموشی اصالت خودمان شده است اما دقیقاً به‌علت یابی پرداختند و تمام تقصیر را به گردن غرب و استعمارش انداختند. و از این رو تک علتی، ساده‌نگری و کلی‌گویی در ایدئولوژی این جنبش رسوخ کرد. این مشخصات در زمینه بازگشت به‌خوبستن بیشتر بچشم می‌خورد؛ تا آنجا که چنین

بازگشتی آنچنان گنگ و انتزاعی مطرح شده است که اصلاً نمی‌توان آنرا با شاخص‌هایی ارزیابی نمود.

با این حال این ادبیات نشانگر عصری است که جامعه ایران دچار دگرگونی‌های فراوان گردیده بود و برای شناخت جامعه ایران و مطالعه دگرگونی اجتماعی در ایران شناخت این ادبیات ضروری است. امید است که این نوشته بخشی از این نیاز را برطرف کرده باشد.

اسناد و مدارک

نوشته‌هایی که جهت استخراج ایدئولوژی جنبش ضدغریزگی و بازگشت به خویشتن به‌عنوان اسناد و مدارک به کار گرفته شدند عبارتند از:

آل احمد، جلال، غرب‌زدگی، انتشارات رواق، تهران، ۲۵۳۶.
 آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱ و ۲، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۲.

اسلامی ندوشن، محمدعلی، فرهنگ و شبه فرهنگ، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۴.

اسلامی ندوشن، محمدعلی، ایران را از یاد نبریم. انتشارات توس تهران، ۱۳۴۹.

حاج سیدجوادی، علی اصغر، ارزیابی ارزشها، انتشارات توس، تهران، ۱۳۴۹.

رحیمی، مصطفی، دیدگاهها، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.

شریعتی، علی، ما و اقبال، حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۵۷.

شریعتی، علی، خودآگاهی، نشانی محل چاپ ندارد، ۱۳۳۶.

نراقی، احسان، غربت غرب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.

نراقی، احسان، آنچه خود داشت، انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۵.

مطهری، مرتضی. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، انتشارات صدرقم، تاریخ چاپ

ندارد.

مطهری، مرتضی. حجاب، انتشارات صدر قم، تاریخ چاپ ندارد.

پی‌نوشتها و مأخذ

- 1- Collective behavior
- 2- "Socialmovement". *A Divitionary of Modem Sociology* N. Y. Crowell, 1969, p. 390.
- 3- Ralf H. Turner and Lewis M. Killian; *Collective Behavior*, Engele wood Clif. N. J. Prentice-Hall. 1972. p. 246.
- 4- Joseph. R. Gusfield, "The Study of Social, Novements." *Interna tional Ency clopedia of the Socia Ssiences*. N. Y. The Free Press, 1969, pp. 445-450.
- 5- Ian Robertson, *Sciology*. N. Y. Warth Publishing Inc. 1981. p. 587.
- ۶- تام، با تامور، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، مؤسسه کیهان، تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۹
- 7- Sub-Culture
- 8- Thomas A. Rielly and Michael W. Sigall; *Political Bargaining. An Intro duction to Modern Politics*. San Francisco; Freeman Co. 1972, pp. 28.
- 9- Ibid.
- 10- Latent Function.
- 11- Rudolf Heberle; "Types and Function of Social Movements" *International Encyclopedia of the social Sciences*. N. Y. The Free Press. 1969, pp. 438-40
- 12- S. M. Eisensdat; *Modernization; Protest and change*. Englewood N. J. Prentic-Hall, Inc. 1966, p. 68.
- ۱۳- جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، جلد اول، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۷، ص ۷۵-۸۲
- 14- John Paul Scott and Sarah F. Scott; *Socia Control and Social hange*. Chicago, Chicago Univ. Press, 1972, p. 141.

- ۱۵- مصطفی رحیمی، دیدگاهها، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۷. ۲۵. همان. ص ۱۰۱.
- ۱۶- همان
- ۱۷- علی شریعتی، خودآگاهی، نشانی محل و تاریخ چاپ ندارد. ص ۳۱.
- ۱۸- جلال آل احمد، غربزدگی، انتشارات رواق، تهران ۲۵۳۶، ص ۱۷۷.
- ۱۹- محمدعلی اسلامی ندوشن، ایران را از یاد نبریم، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۳۵.
- ۲۰- علی شریعتی، ما و اقبال، حسینیه ارشاد، تهران، ص ۶۸.
- ۲۱- همه این واژگان از غربزدگی آل احمد گرفته شده است.
- ۲۲- علی شریعتی، خود آگاهی،... ص ۴۰.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- علی شریعتی، اسلام شناسی، تاریخ و محل چاپ ندارد، ص ۲۴۷.
- ۲۵- مصطفی رحیمی، دیدگاهها، ص ۱۲۳.
- ۲۶- علی اصغر حاج سید جوادی، ارزیابی ارزشها، انتشارات توس، مشهد ۱۳۳۹، ص ۴۱.
- ۲۷- علی شریعتی، اسلام شناسی، ص ۴۳۶.
- ۲۸- علی اصغر حاج سید جوادی، ارزیابی ارزشها، ص ۱۸۵.
- ۲۹- مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، انتشارات صدرا، قم، تاریخ چاپ ندارد، ص ۷۰.
- ۳۰- همان، ص ۷۰.
- ۳۱- همان، ص ۴-۲۶۳.
- ۳۲- علی شریعتی، اسلام شناسی، ص ۳۶۴.
- ۳۳- احسان نراقی، غربت غرب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵، ص ۳.
- ۳۴- احسان نراقی، آنچه خودداشت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۷.
- ۳۵- علی شریعتی، ما و اقبال.
- ۳۶- جلال آل احمد، غرب زدگی، ص ۲۰۷.
- ۳۷- محمدعلی اسلامی ندوشن، ایران را از یاد نبریم، ص ۱۰۹.

38- transcendentalism

40- mono causal explanation

۴۱- برای نمونه ر. کت. به

حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی